

روش شناسی ماکس وبر

حامد بخشی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در این مقاله مفاهیم کلیدی روش شناختی ماکس وبر معرفی می‌شود. در بخش پیشینه روش شناختی و مؤثران بر او، به بررسی آن دسته نظرات کانت، دیلتای و ریکرت که بر روش شناسی وبر تأثیر داشته‌اند پرداخته می‌شود. پس از آن، مفهوم تفهم از دیدگاه وبر و نقد و نظرات بر آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش بعدی مقاله به نوع آرمانی و تقسیم بندی های صورت گرفته از آن می‌پردازد و سپس مقوله بحث انگیز ارزش در تحقیق و بی طرفی ارزشی از دیدگاه وبر مورد کنکاش قرار می‌گیرد. در نهایت در بررسی تبیین در علوم اجتماعی، به دو نوع تبیین تاریخی و جامعه شناختی پرداخته می‌شود و مفهوم علیت در نزد وبر معرفی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ماکس وبر، تفهم، نوع آرمانی، ارزش، علیت، تبیین

مقدمه

در حالیکه پیشگامان جامعه‌شناسی فرانسوی (کنت، دورکیم) کاملاً یا تا حد بسیار زیادی مکتب پوزیتیویسم را پذیرفته بودند و برای بنای علمی اثباتی درباره جامعه‌شناسی تلاش می‌کردند، جامعه‌شناسان آلمانی (مارکس، وبر) تحت تأثیر عقل‌گرایی ریشه دار در فلسفه این کشور (کانت، هگل) علوم انسانی - اجتماعی را فرجه تر از آن می‌دانستند که تخته بند روش‌ها و برش‌های تنگ پوزیتیویستی شود. مارکس با طرح روش دیالکتیک در اندیشه اجتماعی و به نوعی پیاده‌سازی فلسفه هگل در این حوزه، عملاً خارج شیوه‌ها و پیش فرض‌های پوزیتیویستی گام برداشت و وبر با تأثیر پذیری شدید از فلسفه و علوم تاریخی آلمان، با آنکه سعی در تعدیل و آشتی میان پوزیتیویسم و مکتب تاریخی این کشور نمود، شیوه خاص علوم انسانی - اجتماعی را خارج از شیوه‌های متداول پوزیتیویستی در علوم طبیعی دانست. نگاهی به تداوم مکتب آلمانی در جامعه‌شناسی که آشکارترین جلوه آن را در مکتب فرانکفورت و هابرماس می‌توان یافت، نشان‌گر تأثیرات قدرتمند اصول روش شناختی آلمانی - به خصوص مارکس و وبر - است. این مقاله بر آن است تا به معرفی مختصر اصول و عناوین روش شناختی ماکس وبر بپردازد.

ریشه‌های روش شناختی

۱. کانت

ماکس وبر بر خلاف مارکس، در فلسفه پیرو کانت بود و بر خلاف زیمل که وارث هر دو فلسفه کانت و هگل بود، - جز تاثیر پذیری های غیر مستقیم از ديلتای - تقریبا اثری از هگل در او دیده نمی شود. دو رهاورد کانتی در روش شناختی وبر شاخص تر است. اول اینکه کانت معتقد بود معرفت ما به خود به عنوان افرادی دارای اراده و آزادی، از علم ما به اشیای خارجی تفاوت کیفی دارد (Ashley et al. 1998: 276). این عقیده به تقسیم بندی دوگانه علوم طبیعی و انسانی (فرهنگی) را وبر با تغییراتی پذیرفته بود. او هر چند مرز بندی حاد میان علوم انسانی و طبیعی را از نظر روش شناسی رد نمود (همان) و معتقد بود علوم انسانی به فراخور حال و هدف تحقیق می توانند از هر یک از این شیوه ها استفاده کنند (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۷: ۲۷۰)، با این حال معتقد بود توجه اولیه و بنیادی جامعه شناسی باید تفسیری باشد نه اثباتی (Ashley, et al. 1998:270). دیگر تاثیر پذیری مهم وبر از کانت جدایی گزاره های ارزشی - اخلاقی از گزاره های عقلی - تجربی مربوط می شود. کانت عقل نظری را در ارائه گزاره های اخلاقی یا به عبارتی «باید» ها ناتوان می دانست و این مقوله را بر عهده و در توان عقل عملی می دانست. وبر نیز با کانت در این زمینه موافق بود که تحلیل عقلی و فهم اخلاقی دو حالت کاملا متفاوت از اندیشه یا استدلالند (همان). بر این اساس وبر معتقد بود علم نمی تواند به مردم بگوید چگونه زندگی کنند و یا چگونه خود را سازماندهی کنند، اما می تواند برای آنها اطلاعات لازم برای اتخاذ چنین تصمیم هایی را فراهم سازد (Turner, 1998:143). وبر معتقد بود عقل قادر به تشخیص میان خوب و بد و ارائه داوریهای اخلاقی نیست. جامعه شناسی می تواند در مورد پیامدهای تعهدات ارزشی ما سخن بگوید ولی نمی تواند بگوید آیا این اثرات خوب هستند یا بد (Ashley, et al. 1998:276). بنابر این از نظر وبر، جامعه شناسی به عنوان یک علم تجربی می تواند وقایع را توصیف کند و با فرض یک هدف مشخص، می تواند صرفا موارد زیر را تعیین کند:

۱. وسایل ضروری رسیدن به یک هدف معین

۲. پیامدهای اجتناب ناپذیر استفاده از این وسایل

۳. رقابت ارزیابیهای متعدد بر سر نتایج عملی شان (وبر، ۱۳۸۲: ۴۳)

در یک کلام، وبر برای علوم تجربی تنها شأنیت ابزاری قائل بود.

۲. ديلتای

ديلتای علوم انسانی و طبیعی را دارای موضوع های کیفی متمایزی می دانست. علوم طبیعی به سوی تبیین وقایع فیزیکی جهت گیری نموده اند و علوم بیرونی هستند که برای بدست آوردن آنها مشاهده و ارتباط کافی است؛ در حالیکه علوم انسانی - اجتماعی که به منظور تبیین کنش انسانی تاسیس شده اند، علومی درونی هستند که بایستی برای کسب آن علاوه بر مشاهده، به درک درونی افراد نیز نائل آمد. از اینجا ديلتای بر اهمیت درک معانی ذهنی که افراد به رفتارشان می دهند تاکید می ورزد (Turner, 1998:141) که تاثیر آن را می توان بر مفهوم تفهم وبر دید.

۳. ریکرت

ریکرت بر این نظر بود که واقعیت خارجی بی انتها و نامتناهی است. واقعیت تجربی در فضا و زمان نامحدود است و بدین ترتیب واقعیت می تواند به تعداد نامحدودی از موضوعات برای مطالعه تقسیم شود که این موضوعات باز خود می توانند به تعداد نامتناهی از اجزاء تقسیم شوند. لازمه این نظر آن است که واقعیت هرگز کاملا دانسته

نمی‌شود، چرا که علم ما محدود و واقعیت نامحدود و دارای ابعاد نامتناهی است؛ لذا همواره راه‌های دیگری برای نگاه کردن به آن وجود دارد (همان: ۱۴۹). از اینجا به قضیه دوم ریکرت می‌رسیم که به نحوه برخورد معرفت بشری با این واقعیت می‌پردازد. ریکرت معتقد است انسان‌ها با تنظیم کردن مفاهیم، وجوهی از واقعیت را که برایشان مهم است بر می‌گزینند، لذا علم همواره گزینشی است، گزینشی که بر اساس علایق و ارزشهای محقق صورت می‌گیرد. بنابر نظر ریکرت انتخاب محققان به وسیله «ربط ارزشی» صورت می‌گیرد، بدان معنا که برخی رویدادها بسته به اینکه بنا به تفسیر دانشمندان، اعضای یک جامعه چه چیز را ارزشمند می‌دانند، بهتر از بقیه مفهوم سازی می‌شوند (همان).

دیگر ایده مهم ریکرت که تاثیر قابل توجهی بر روش شناسی ماکس وبر گذارده است، تقسیم بندی علوم ریکرت است. بر خلاف ديلتای که علوم را بر اساس موضوع آنها طبقه بندی می‌کرد، ریکرت علوم را بر اساس روش مطالعه آنها تقسیم بندی می‌کند. بنا بر نظر او علوم یا در پی شناسایی قوانین عمومی و سلطه بر واقعیت اند که به روش عام یا تعمیمی مطالعه می‌شوند؛ و یا در پی شناخت پدیده‌ها به طور منفرد هستند که به روش خاص یا تفريدي مورد بررسی قرار می‌گیرند. بر این مبنا و از مسیر دو گونه روش مطالعه تعمیمی و تفريدي، ریکرت به دو نوع علوم طبیعی و فرهنگی می‌رسد (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۷: ۲۷۰).

تفهم

ایده تفهم در نزد وبر تا حدود زیادی از آثار کارل یاسپرس درباره آسیب شناسی روانی اخذ گردیده است که در آن کانون فکری یاسپرس تمایز میان تبیین و تفهم است (آرون، ۱۳۷۷: ۵۷۲). وقتی پذیرفتیم موضوعات انسانی- اجتماعی بر خلاف موضوعات طبیعی، دارای دنیایی درونی و چیزی به نام معنا هستند که شناخت آن برای درک و تبیین آنان ضروری است، این پرسش به وجود می‌آید که چگونه می‌توان به شیوه‌های عینی، به درک معناهای درونی افراد و یا نهادهای اجتماعی نائل آمد؟ پاسخ وبر به این سؤال، تفهم است. تفهم تلاشی است به منظور درک کنش اجتماعی از طریق نوعی رابطه همدلانه با کنشگر که از سوی مشاهده کننده صورت می‌گیرد. در این شیوه محقق می‌کوشد تا کنشگر و انگیزه‌هایش را مشخص سازد و جهت رفتار را از دید کنشگران ببیند تا از نگاه خودش (Parkin, 1991:20). در واقع، بر خلاف پارتو که منطق کنش‌ها را با استناد به شناخت‌های ناظر کنش می‌سنجید، تفهم مستلزم درک معنایی است که کنشگر برای رفتار خویش قائل است (آرون، ۱۳۷۷: ۵۶۷).

وبر دو گونه تفهم را از یکدیگر تمیز می‌دهد: ۱. تفهم مشاهده ای مستقیم، نظیر درک عصبانیت یک فرد از روی شکل و حالت صورت وی، و ۲. تفهم تبیینی، که در آن کوشش می‌شود به درک انگیزه‌ها و معانی کنش‌های گوناگون نائل آییم (Parkin, 1991:20). بر این تقسیم بندی وبر از تفهم انتقاداتی وارد آمده است؛ نظیر اینکه اساساً این تفکیک نارواست، چرا که ما بدون درک انگیزه‌های کنش نمی‌توانیم کنش مورد نظر را درک کنیم و در واقع این دو تفهم با یکدیگر و به همراه هم صورت می‌گیرند و در واقع یکی هستند. همچنین بر امکان تفهم، به ویژه وقتی کنشگر و مشاهده گر از فرهنگ‌های کاملاً متفاوتی باشند، تشکیک‌هایی صورت گرفته است و یا اینکه اساساً چگونه می‌توان فهمید که ما به فهم صحیحی از رفتار کنشگر رسیده ایم؟ پاسخ وبر به پرسش اخیر آن است که مشاهده گر باید تفسیر خود را با برخی معیارهای خارجی و رفتاری بسنجد (همان: ۲۴).

از سوز دیگر در مورد سودمندی یا کارایی تفهم برای تبیین رفتار کنشگر، بحث آگاهی کاذب کنشگر و تمایز میان دلیل و علت در کنش مطرح می‌شود؛ بدین معنا که وقتی کنشگر از انگیزه‌های اصلی کنش خود آگاهی ندارد

و یا آگاهی نادرست دارد، تفهیم دیگر کارایی خود را از دست می‌دهد و این انتقاد مدعی است افراد معمولا اعمال خود را نیمه آگاهانه یا نا آگاهانه از انگیزه‌ها و معانی اصلی انجام می‌دهند (همان: ۲۶).

نوع آرمانی

به منظور بررسی و سنجش کنش‌ها، مقایسه پدیده‌های اجتماعی و تاریخی با یکدیگر و تحلیل آنها، وبر ابزار مفهومی «نوع آرمانی» را می‌سازد. نوع آرمانی نوعی تاکید یک سویه بر برخی مؤلفه‌ها و عناصر یک مفهوم و نادیده گرفتن یا حذف دیگر مؤلفه‌هایی است که از منظر ارزشی محقق، شایان توجه نیستند. البته باید توجه داشت که سازه مفهومی که بدین ترتیب ساخته شده است باید به گونه‌ای باشد که اجزای آن ربط منطقی با یکدیگر داشته باشند و بتوانند با یکدیگر یک ترکیب را تشکیل دهند. به عبارتی بایستی دارای درستی عقلانی و برخوردار از سازگاری درونی باشند (وبر، ۱۳۸۲: ۷۶). باید توجه داشت که نوع آرمانی، جوهر یا ذات نیست، از مقوله ارزشی نیست که باید‌ها را در بر داشته باشد و در نهایت اینکه منحصر به فرد نیست، بلکه از یک پدیده می‌توان از منظرهای گوناگون و مبتنی بر ارزشهای پیشینی تحقیق، انواع آرمانی متعدد داشت. درباره انواع آرمانی وبر تقسیم بندی‌های متعددی صورت گرفته است. تنهایی (۱۳۷۷) انواع آرمانی را به سه گونه تاریخی، جامعه‌شناختی و رفتاری تقسیم می‌کند، ترنر (۱۹۹۸) با تقسیم بندی عام تری تنها دو گونه تاریخی و طبقه‌ای را باز می‌شناسد، ریتزر (۱۳۷۳) آنها را در ۴ دسته تاریخی، جامعه‌شناسی عام، مربوط به کنش و ساختی جای می‌دهد و در نهایت آرون (۱۳۷۷) سه طبقه انواع آرمانی منحصر به فرد تاریخی، عنصر انتزاعی واقعیت تاریخی و انواع آرمانی حاصل از بازسازی عقلانیت بخش رفتارهای دارای یک خصلت خاص را تشخیص می‌دهد. وبر این سازه‌های مفهومی را به منظور سنجش و مقایسه پدیده‌های تجربی ابداع نمود تا به وسیله آن جایگاه پدیده‌های اجتماعی به نسبت نوع آرمانی مشخص شود و نیز بتوان پدیده‌های مشابه را با یکدیگر مقایسه نمود (Parkin, 1991:29).

ارزش

مهمترین بحث وبر در زمینه ارزش، بررسی جایگاه آن و روایی یا ناروایی آن در مراحل مختلف تحقیق است. اولین مرحله‌ای که ارزش‌ها در روند تحقیق نقش بازی می‌کنند، انتخاب موضوع تحقیق است. در اینجا ما با یک گزینش ارزشی از سوی محقق طرفیم که وبر آن را به‌جا و گریز ناپذیر می‌داند، چراکه راه و روش مطلقا علمی و عقلانی برای انتخاب موضوع تحقیق وجود ندارد (Turner, 1998:157).

همچنین ارزش‌ها در گزینش داده‌ها و رتبه‌بندی آنها به لحاظ اصلی و فرعی بودن نیز دخالت دارند. این همان جهت‌گیری ارزشی محقق نسبت به رویدادهای تاریخی و اجتماعی است که در واقع مبتنی بر منظری که محقق برای بررسی موضوع انتخاب نموده است و ارزشهای وی صورت می‌گیرد؛ و در نهایت، وبر حتی ارزشها را در مرحله تبیین نظری و برقراری روابط علی - معلولی میان آنها نیز دخیل می‌داند (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۷: ۲۷۷). تنها در مرحله بررسی و تعیین میزان مطابقت و صحت تجربی آن است که ارزشهای محقق نباید دخالت داشته باشند. لذا وبر «بی‌طرفی ارزشی» را تنها در همین مرحله ممکن، لازم و ضروری می‌داند. وبر میان «ربط ارزشی» و «حکم ارزشی» تمایز قائل می‌شود. حکم ارزشی از مقوله تصدیق اخلاقی و یا حیاتی است که فرد در مورد موضوعی انجام می‌دهد ولی ربط ارزشی به مقوله انتخاب موضوع تحقیق بر مبنای ارزشهای محقق بر می‌گردد (آرون، ۱۳۷۷: ۵۷۵).

تبیین پدیده‌های اجتماعی

از نظر وبر پژوهش علمی در حوزه علوم انسانی - اجتماعی می‌تواند در دو جهت پیش رود:

۱. علیت تاریخی، که نوعی تبیین تفریدی است و اوضاع و احوال یگانه ای را که موجب رویدادی شده اند، تعیین می‌کند.

۲. علیت جامعه شناختی، که به بررسی نسبت منظم میان دو نمود می‌پردازد(همان: ۵۸۰).

روش کار در تبیین پدیده های تاریخی بدین گونه است که:

(۱) ابتدا خصوصیات منحصر به فرد تاریخی رویدادی را که مدعی پیدا کردن علل آن هستیم، می‌سازیم.

(۲) نمود تاریخی مورد نظر را که طبیعتاً نمودی پیچیده و چند بعدی است، به عناصر سازنده آن تجزیه می‌کنیم.

(۳) با تجربه ای ذهنی، این فرض را مطرح می‌کنیم که اگر یکی از عناصر سابق بر این رویداد صورت نمی‌پذیرفت و یا به نحوی متفاوت انجام می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد. این همان مقوله «امکان عینی» است.

(۴) جریان رخ نداده رویدادها را بر اساس حذف یا تغییر عنصر فرضی با تحول واقعی مقایسه می‌کنیم تا بتوان نتیجه گرفت آن عنصر یکی از علل منحصر به فرد رویداد تاریخی مورد بحث است. این امر «کفایت علی» تحقیق را برآورده می‌سازد(همان: ۵۸۰).

وبر علیت میان یک وضعیت موجود و رویدادی معین را بدین معنا می‌داند که وضعیت مذکور، رویداد مورد نظر را اگر نه اجتناب ناپذیر، دست کم محتمل سازد. لذا علیت در علوم اجتماعی نه به معنای جبری، بلکه به مفهوم احتمالی آن مد نظر است.

جمع بندی

هر چند رویکرد تفهیم تاریخی وبر کمتر در حوزه جامعه شناسی غالب امروزه مورد توجه کلاسیک قرار گرفته است و عملاً بر عهده تاریخ نهاده شده است، ولی فردگرایی روش شناختی او و نیز مفاهیم مهم بی طرفی ارزشی و تفهیم در مکاتب خرد نگر جامعه شناسی، نظیر تعامل گرایی نمادین و مشتقات آن(مردم روش، پدیدارشناسی) مورد توجه ویژه قرار گرفته است. با این حال این مفاهیم به دلیل ماهیت کیفی خود، نیاز به مذاقه و توجه بیشتر دارد تا بتوان به عنوان یک روش شناسی سیستماتیک و قابل به کارگیری در عمل مطرح گردد. شاید یک دلیل اینکه پس از وبر مکتبی ادامه دهنده راه او به وجود نیامد، مفاهیم مبتنی بر نبوغ و ابداعات فردی او بود که قابلیت تداوم و اشاعه به عنوان خطوط کلی یک مکتب را نداشت.

مراجع

آرون، ریمون، ۱۳۷۷، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی و فرهنگی

ابوالحسن تنهایی، حسین، ۱۳۷۷، *درآمدی بر مکاتب و نظریه های جامعه شناسی*، گناباد، نشر مرنديز

ریتزر، جورج، ۱۳۷۳، *نظریه های جامعه شناسی*، ترجمه: احمد رضا غروی زاد، تهران، ماجد

وبر، ماکس، ۱۳۸۲، *روش شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران، نشر مرکز

Ashley, David Michael Orenstein, David, 1998, **Sociological Theory**, allyn & bacon

Turner, Jonathan H. et al, 1998, **The Emergence of Sociological Theory**, wadsworth

Parkin, frank, 1991, **Max Weber**, London, routledge